

نظری تازه به عرفان و تصوف

قسمت دوم

سؤال وجوابی است بین يك جوینده و يك عارف

پرسیدم فرقی میان عرفان و تصوف چیست ؟

فرموده‌امانطور که قبلاً گفتم عرفان پی بردن به حقیقت است از راه اشراق و الهام. این کاوش و تجسس مابین تمام ملل جهان و تمام مذاهب و تمام نژادها از دورترین زمانها وجود داشته و طرز فکری مشترك است بعد از پیدا شدن ادیان پیروان خاص را عقیده این بوده که تعلیمات دینی دوجنبه دارد یکی ظاهری و دیگری باطنی و این آموزش باطنی است که پایدی عرفان بر آن استوار است و مخصوص خواص میباشد .

دردین اسلام به این عرفان تصوف میگویند. از همان اوایل اسلام پیغمبر (ص) به عده‌ای از پیروان خاص خود تعلیماتی میداد که بالاتر از مطالبی بود که به عامه‌ی مسلمانان تبلیغ میفرمود و در واقع راه معرفت حقیقی را به آنها میآموخت.

بعدها این جماعت به نام صوفی معروف شدند . راجع به منشاء این اسم بسیار چیزها نوشته اند . مقصود ما در این مذاکرات تحقیقات تاریخی و لغوی نیست و هیچ تفاوتی ندارد که اشتقاق این لغت از کجا باشد.

این جماعت در طول چندین قرن به دسته‌های متعددی منشعب شدند که آنها را سلسله‌ی تصوف مینامند. اگرچه این سلسله‌ها در فروع و مراسم و تشریفات باهم تفاوت‌هایی دارند ولی صوفیان واقعی اسلامی در اصول باهم متفقند. یکی از اصول تصوف اسلامی این است که هر مریدی باید شیخی داشته باشد که از او امر و تعلیمات او پیروی نماید.

این موضوع را در موقع خود مفصل‌تر شرح خواهم داد. سلاسل تصوف اسلامی تماماً مبدع خود را یدابعدیده پیغمبر اسلام می‌رسانند و بیشتر آنها، مخصوصاً آنها که شیعه هستند، معتقدند که معرفت از محمد (ص) به علی (ع) که ولی او بود تلقین شد و امیرالمؤمنین شاگردانی تربیت فرمود که بعضی به مقام ولایت رسیدند. به همین جهت است که هر سلسله باید

مشایخ خود را یداً بعدید تا به پیغمبر برساند و این را کرسی نامه سلسله میخوانند. در ابتدای کار نظر اغلب مشایخ تصوف مبنی بر زهد و پارسایی و ریاضت بود و در این روش دامیانگه میپیمودند و از جنبه اعتدال خارج میشدند. مثلاً ریاضت بیش از حد و روگرداندن از تمام لذائذ دنیوی را پیشه خود قرار داده بودند. در صورتیکه این زیاده رویها مخالف تعلیمات پیغمبری بود. بعدها مکتب عشق پیش آمد و پیروان و مشایخ را عقیده این بود که عشق به خالق موجب رسیدن به درجات علوی است. دسته‌ای هم زهد و عشق را با هم ترکیب میکردند. گروهی هم راه اعتدال را که دامناستین معرفت است سر مشق خود ساختند. به عقیده من این مکتب حقیقی تصوف اسلامی است.

این بود بطور خیلی خلاصه منشاء تصوف اسلامی. برای جزئیات تاریخی سیر این مکتب میتوانی به کتابهایی که فرقه‌های تصوف نوشته‌اند رجوع کنی. اگر چه خواندن این کتاب از نظر اطلاعات تاریخی بسیار جالب است ولی از نظر پیدا کردن راه کمک زیادی به مبتدی نمیکند.

گفتم من بعضی از کتابهای راجع به تصوف را خوانده‌ام و اینطور بنظر می‌آید که در بعضی از اوقات تصوف خیلی رواج داشته و در بعضی از دوره‌ها کمتر شکوفا بوده است. استدعا دارم مرا در این باره روشن فرمائید.

فرمود این موضوع علل مختلف دارد و بجهت در آن بازماند به تجزیه و تحلیل تاریخ تصوف میکشاند که من از آن ابا دارم ولی برای آنکه معلوم شود پیشرفت تصوف چگونه بوده است همینقدر اظهار میدارم که بعضی اوقات حکومت‌های وقت با تصوف موافق بوده‌اند و اغلب بعضی از سلاطین و امرا به اقطاب ارادت داشته‌اند و بنا بر این تصوف گسترش مییافته است و گاهی نیز برعکس بوده و از اشاعه‌ی آن جلوگیری میکردند و اندوختی به شکنجه و آزار آنها میپرداخته‌اند. علت دیگر هم مربوط به خود مشایخ است. چون گاهی مشایخ برجسته‌ای ظهور کرده‌اند که نزد مردم نفوذ داشته‌اند و وعده‌ی زیادی را به دنبال خود کشیده‌اند. گاهی هم دنیا از چنین پیشروان صاحب نفوذی خالی بوده است. نکته‌ی دیگر اینکه بعضی از مشایخ دامشرب این بود که عده‌ی زیادی را در مکاتب ابتدائی تصوف تربیت کنند تا وجود آنها در جامعه مؤثر و مفید باشد و بعضی دیگر بر این عقیده بوده‌اند که به تربیت عده‌ی قلیلی برای نیل به مدارج بالا اکتفا کنند.

مطلبی را که از همین حالا باید برایت بگویم این است که اگر بخواهی در راه تصوف قدم‌گذاری اول باید دوره‌ی ابتدائی این طریقت را با کمال جهد و کوشش بییمائی و خود را آنطور که باید عوض کنی و تمام شرائط آنرا نکته به نکته عمل کنی. آن‌گاه خواندن کتب تصوف برایت مفید خواهد بود و الا خواندن این کتابها که اغلب بسیار درهم‌برهم و گاهی هم

به ظاهر باهم تضاد دارند بیشتر تو را گیج و گمراه خواهد کرد. بسیاری هستند که گمان دارند یاد بر کردن اشعاری از عرفا و بیان شرح حال آنها (آنهم گاهی باغلو) صوفی شده اند و حال آنکه یا خود را گول میزنند و یا میخوانند مردم را گول بزنند. ما وقتی که به برنامه‌ی تحصیلات دبستانی و دبیرستانی تصوف رسیدیم این نظرها را مفصل‌تر برایت شرح خواهم داد.

پرسیدم امروز من با افرادی که درس‌های مختلف تصوف سرسپرده‌اند آشنائی دارم. اغلب آنها هر سلسله‌ای را غیر از سلسله‌ی خودشان گمراه و مدعی دروغی میدانند و شیخ خود را قطب‌عالم امکان فرض میکنند آیا این دعاوی صحت دارد؟

مرد عارف با تبسمی آمیخته با تأثر و تمسخر فرمود امان از این ادعاهای بیجا. فرمود من میخواستم بعدها در این موضوع با تو سخن گویم ولی حال که این سؤال را کردی مجبورم توضیحاتی بدهم. من شخصاً به تمام مشایخ احترام میگذارم و امیدوارم که در عقاید خود صادق بوده و به جائی هم رسیده باشند. ولی این ادعا که در روی کره‌ی زمین من تنها ولی هستم و سایرین همه گمراهند کمال خود خواهی و کوتاه بینی است. اولاً اگر به کتاب‌های متقدمین رجوع کنی ملاحظه خواهی کرد که هیچ‌یک از مشایخ گذشته چنین ادعائی نکرده‌اند. اغلب باهم ملاقات و گفتگو داشته‌اند و برای ملاقات یکدیگر به مسافرت‌های طولانی میرفته‌اند و اگر هم گاهی اختلافاتی در فروع داشته‌اند در باره‌ی آن به مذاکره و بحث میپرداخته‌اند، و چه بسا دیده‌شده که مریدی ابتدا در خدمت شیخی بوده و همان شیخ با او توصیه کرده است که بزیارت مشایخ دیگر برود. من میدانم که این نقار و دورویی و مذمت یکدیگر از کجا سرچشمه گرفته است. مگر اینکه بگوئیم، خدای نکرده تصوف مبدل به دکانداری شده است (اگر چه هجویری در کتاب خود کشف‌المحجوب قریب نهصد سال قبل باین دکانداری اشاره کرده است) متأسفانه آنهایی که چنین ادعائی دارند نشانه‌ی آن است که خود بجائی نرسیده‌اند و شاید مطلب به خودشان هم مشتبه شده است.

سعدی چه خوش فرموده: این مدعیان در طلبش بی‌خبر اند. مشایخ صادق نباید هیچوقت خودشان را در چشم مریدان بیش از آنچه هستند جلوه دهند. یا طوری رفتار نمایند که چنین گمانی در مرید پیدا شود و در نزد مرید از خود بتی بسازند. در چنین حالی یا مرید بیچاره تا آخر عمر در جهالت میماند یا روزی بیدار میشود و میفهمد عجب گمراه شده و عمر گرانباه را بهدر داده است. نظائر این پیش‌آمدها در دوره‌ی ما کم نیست. مرید ساده اغلب در مرشد خود کراماتی می‌بیند که چیزی بیش از هذیان نیست.

اگر مدعیان فطیبت و شیخیت و اقامت در مشرب خود صادق هستند چرا اگر در هم جمع نمیشوند و مکتبی پراسته از خود خواهی و طامات بر پا نمیکنند و با تشریک مساعی در هدایت نووار...

دان نمیکوشند والا از عرفان و تصوف اسمی چه حاصل؟

عرض کردم این جمله آخر مرا به فکر انداخت که سئوالی بنمایم. اصلا این رنج و ریاضت و جستجو و کاهش راجه نتیجه است؟

فرمود سئوال خوبی است. هر جوینده‌ای که میخواهد صوفی شود باید قبل از تشریف این سئوال را از خود بکند و کور کورانه با اصرار و تبلیغ چند نفر ندانسته در دریائی بیکران غوطه‌ور نشود. اول هدف صوفی این است تا آنجا که میتواند از خود انسانی کامل بسازد و خود را از قید و بند های مادی ظاهری برهاند و از برای خویش آدامش روحی و جسمی فراهم سازد. حالا فرض کنیم که مرید با سعی و کوشش خود را به چنین مقامی نزدیک کرد. آیا این باید کمال مطلوب او باشد؟ نه. اگر صوفی باین قناعت کند او را مردی خودخواه باید نامید. زیرا این مثل شخصی میماند که سالها زحمت کشیده آشپزی یاد گرفته باشد و غذاهای خوب طبخ کند و بخورد و در برابر سایرین بر خود بیبالد که من چنین غذاهائی میخورم که برای شما آماده نیست صوفی از همان اول که قدم در راه گذاشت باید در این فکر باشد که از آن چه که فرا گرفته دیگران را متمتع سازد تا سایرین نیز بتوانند از این خوان شاهانه بهره‌مند شوند. اگر جوینده باین آرمان قدم در طریقت گذارد میتواند او را صوفی واقعی دانست.

واژه خودخواهی را بکار بردم و مرا بر این داشت که در این باب توضیحاتی بدهم. کمال مطلوب هر انسان سعادت است و هر کس چه دانسته و چه ندانسته در پی این سعادت است و رفتن دنبال سعادت نوعی خودخواهی است این کلمه سعادت معنائی بسیار وسیع دارد و از نظر افراد ممکن است تفاوت کلی داشته باشد. مفهوم سعادت برای همه یکسان نیست. سعادت صوفی در پی آن است قبل از هر چیز آسایش روح است. اگر کسی روحش آرام بود مزایای مادی برای او در درجه‌ی دوم قرار میگیرد. سعادت در مال دنیا نیست زیرا هر چه این تمول بیشتر شود گرفتاری شخص افزون و آرامش کاسته میشود تا حدی که این خصلت بصورت مرضی مزمن در میآید که صاحب مال و منال را فرصت تلذذ از آن باقی نمیماند.

انسان طبیعاً خودخواه است و تمام زندگی او بر خودخواهی استوار است و برای همین خودخواهی است که در پی سعادت خویش است. منتها این خودخواهی بردونوع است خودخواهی خوب و خودخواهی بد. خودخواهی خوب این است که ماعده‌ای را دوست داریم، از پدر و مادر گرفته تا دوستان و آشنایان. این محبت خوب است ولی ریشه‌ی آن در خودخواهی ما است. زیرا اگر یکی از نزدیکان ما وفات کند ما رنج میبریم و این نشان خودخواهی است. ما برای سلامت مریض دعا میکنیم که اوصحت یابد و رنج ما کم شود. ما بیچاره‌ای را دستگیری میکنیم و عمل خوبی انجام میدهم ولی این هم از خودخواهی است، زیرا راضی کردن آن بیچاره موجب خوشحالی ما است.